



فقه و اجتهاد

دوفصلنامه علمی - پژوهشی
سال نهم، شماره هجدهم (پاییز و زمستان ۱۴۰۱)

صاحب امتیاز:

مرکز فقهی ائمه اطهار

مدیر مسئول:

آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر:

علی نهاوندی

دبیر تحریریه:

محمد رضا محمودی

دبیر اجرایی:

مهدی مقدادی داودی

ویراستار:

محسن اکبری شاهرودی

مترجم انگلیسی:

علی رشیدآبادی

مترجم عربی:

حبیب ساعدی

طراح:

حمیدرضا پورحسین

صفحه آرا:

محسن شریفی

هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا

- جعفر بستان (نجفی) (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)

- سید جواد حسینی خواه (استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و مدرس دانشگاه)

- محمدجعفر طیبی (مدرس دانشگاه و استاد حوزه علمیه قم)

- سید علی علوی قزوینی (دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی)

- محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)

- محمدرضا فاضل کاشانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)

- محمد قائینی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)

- سید محمد نجفی یزدی (استادیار جامعه المصطفی العالمیه)

- سعید واعظی (استاد خارج حوزه علمیه قم)

دوفصلنامه فقه و اجتهاد بر اساس نامه شماره ۱۲۱۲۳
شورای اعطای مجوزها و امتیازهای شورای عالی حوزه‌های
علمیه در جلسه مورخ ۱۴۰۱/۶/۱ از شماره دهم به رتبه
علمی - پژوهشی ارتقا یافته است.

نمایه شده در پایگاه‌های:

Magiran (بانک اطلاعات نشریات کشور)

Noormags (پایگاه مجلات تخصصی نور)

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار

معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه و اجتهاد

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴

دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸

سامانه فصلنامه: www.mags.markafeqhi.com

پست الکترونیکی: mags@markazfeqhi.com

قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال

Evaluation of Individual Jurisprudence and Governmental Jurisprudence in Relation to Legislation

Milād Cherāgi¹

Mohammad Qasemi²

Abstract

Examining and applying the teachings of the two approaches of individual jurisprudence (Feqhe Fardi) and governmental jurisprudence (Feqhe hokumati) in the "legislative field" and adopting an approach that can activate jurisprudence as a source and implement for management of society, is the problem of the present research.

Therefore, the central question of the current research, considering the existence of two approaches of individual jurisprudence and governmental jurisprudence in the field of jurisprudential inferences on the one hand, and the necessity of conforming the law by Sharia standards on the other hand, is that which approach can be used to achieve the purpose of Sharia in Social arena? The claim of the research is that by relying on the teachings of governmental jurisprudence in the legislative status (Maqāme Qānongozaari), it is possible to adopt a suitable position in the direction of implementing the purposes of Shari'a.

Therefore, relying on the comparative and analytical method, it is shown that by preferring the teachings of governmental jurisprudence, jurisprudence can be turned into an active actor in the social arena, especially in legislation, and by trusting the approach of governmental jurisprudence in the form of content, the laws of Shari'a can be applied and exerted in the society by "Legislation".

Keywords: Jurisprudence, Governmental Jurisprudence, Individual Jurisprudence, Jurisprudence of law, Legislation.

1. Seminary Researcher; miladcheraghi7377@gmail.com

2. Seminary Graduate and Doctorate in Political Philosophy; m.ghasemi@whc.ir

فقه و اجتهاد

دوفصلنامه علمی - پژوهشی
سال نهم، شماره هجدهم (پاییز و زمستان ۱۴۰۱)
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۲۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۰

عیارسنجی آموزه‌های فقه فردی و فقه حکومتی در نسبت با قانون‌گذاری

میلاد چراغی^۱

محمد قاسمی^۲

چکیده

بررسی و تطبیق آموزه‌های دو رویکرد فقه فردی و فقه حکومتی در «عرصه قانون‌گذاری» و اتخاذ رویکردی که بتواند فقه را به عنوان منبع و نرم‌افزار مدیریت جامعه فعال کند، مسأله تحقیق حاضر است. بنابراین، سؤال محوری تحقیق حاضر با توجه به وجود دو رویکرد فقه فردی و فقه حکومتی در عرصه استنباطات فقهی از یکسو و ضرورت تطابق قانون بر موازین شرعی از سوی دیگر، این خواهد بود که با کدام رویکرد می‌توان به مقصود شریعت در عرصه اجتماعی دست یافت؟ مدّعی تحقیق این است که با اتکا بر جریان آموزه‌های فقه حکومتی در مقام قانون‌گذاری، می‌توان موضع‌گیری مناسبی در راستای پیاده‌سازی مقاصد شریعت اتخاذ نمود. بر این اساس، با تکیه به روش تطبیقی و تحلیلی نشان داده می‌شود که با ترجیح آموزه‌های فقه حکومتی می‌توان فقه را به کنش‌گر فعال در عرصه اجتماعی و به ویژه در قانون‌گذاری تبدیل نمود و با اعتماد به رویکرد فقه حکومتی در قالب محتوا، قوانین شریعت را به وسیله «قانون‌گذاری» در جامعه، ساری و جاری ساخت. واژگان کلیدی: فقه، فقه حکومتی، فقه فردی، فقه قانون، قانون‌گذاری.

فقه و اجتهاد / عیارسنجی آموزه‌های فقه فردی و فقه حکومتی...

۱. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم؛ miladcheraghi7377@gmail.com

۲. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم؛ m.ghasemi@whc.ir

مقدمه

مهمترین مسأله پس از تشکیل حکومت و تعیین حاکم، مسأله قانون‌گذاری است. اینکه یک قانون - یعنی باید و نبایدهای اجتماعی - از کدام مؤلفه‌ها و اصولی پیروی کند، همواره در میان اندیشمندان حوزه سیاست معرکه آراء بوده است. در نگرش سکولاریستی به سیاست و سیاست‌ورزی، محور قانون، اراده جمعی و عرف می‌باشد؛ ولی در آموزه‌های اسلامی محور قانون، اراده الهی است. این مهم در اصل چهارم قانون اساسی پیش‌بینی شده است؛ کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است. مع الاسف با وجود گذشت چهار دهه از انقلاب اسلامی و ضرورت عمل به اصل مذکور، در برخی موارد شاهد تقنین‌هایی هستیم که یا کارایی و کارآمدی لازم را در عرصه اجتماعی ندارد و یا مغایر با شرع است. به عنوان نمونه می‌توان قوانینی، همچون قانون بانکداری، را مورد اشاره قرار داد.

گفتنی است که در حوزه استنباطات فقهی با دو رویکرد مواجه هستیم. رویکرد فقه فردی، که پیش از انقلاب اسلامی و تشکیل حکومت مبتنی بر ولایت فقیه، رویکردی غالب بود. از این حیث که حکومت اسلامی مبتنی بر آموزه‌های شیعی شکل نگرفته بود و بنابراین در رأس جامعه، حاکم جور قرار داشت. در نتیجه استنباطات فقهی در فضای متأثر از حکومت جور، صورت می‌گرفت. این نوع رویکرد مخصوصاً قبل از مشروطه، عزلت سیاسی را طریق خویش در برابر حاکمیت سیاسی تعریف می‌کرد. در مقابل رویکرد مذکور، رویکرد دیگری در فقه مطرح است که خود را در برابر اداره جامعه مسئول می‌داند. در این رویکرد، تصدی سیاسی توسط حاکم عادل، مقتضی آن است که فقه نیز در برابر نحوه اداره جامعه مسئول بوده و بنابراین باید فقه، محور تمامی مجاری امور و اداره و معین و یاور حاکمیت در اجرای دستورات شرع مبین باشد.

دو رویکرد فوق در عرصه قانون‌گذاری کاملاً متمایز از یکدیگر ظاهر خواهد شد. اولی صرفاً وظیفه خود را بیان حکم شرعی و پاسخ به استفتاءات مقلدان

می‌داند. بنابراین در اینکه قوانین اجتماعی کارآمدی دارد یا نه، خواسته یا ناخواسته موضعی اتخاذ نمی‌کند؛ ولی رویکرد دوم بیان حکم شرعی و پاسخ به استفتاء را در عرصه اجتماع مورد توجه قرار می‌دهد. به عنوان مثال در رویکرد اول، مسأله حیل شرعی در ربا پذیرفتنی است؛ به عبارت دیگر، فقه فردی حیل شرعی ربا را برای فرار از حرمت آن تجویز می‌کند؛ اما رویکرد دوم از آنجا که توجیه حلیت حیل شرعی ربا را در عرصه اجتماع موجب از هم گسیختگی جامعه و اقتصاد دولت اسلامی می‌بیند، آن را تجویز نکرده و گستره جواز آن را در عصر دولت جور می‌داند. (سیدیان، ۱۳۹۱ش، ص ۶۵)

مدّعی تحقیق حاضر این است که در عرصه قانون‌گذاری برای دولت اسلامی، رویکرد فقه فردی کارآمدی لازم را نخواهد داشت. در واقع اگر بخواهیم در عرصه اجتماعی قانون کارآمدی داشته باشیم که مقصود شرع مقدّس از وضع قانون را تأمین نماید، ناگزیر باید رویکرد فقه حکومتی را در عرصه قانون‌گذاری حاکم نماییم. لکن سؤال اصلی اینجاست که بر اساس کدام دلیل و استدلال می‌توان این ادعا را اثبات کرد؟ بر این اساس پژوهش حاضر در صدد است تا با بررسی و تطبیق آموزه‌های هر یک از دو رویکرد فقه حکومتی و فقه فردی، این پرسش را پاسخ دهد.

گفتنی است که در ارتباط با مسأله یاد شده، پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ لکن به نظر می‌رسد هیچ‌یک وافی به مقصود در پاسخ به سؤال تحقیق نمی‌باشند. دسته‌ای از این پژوهش‌ها صرفاً به بیان آسیب‌ها و چالش‌ها در نظام قانون‌گذاری پرداخته‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به کتاب «فقه و قانون‌گذاری» (شفیعی سروستانی، ۱۳۸۰) اشاره نمود. گروه دیگری در صدد تبیین اصول و مبانی رویکردهای فقه فردی، فقه نظام‌های اجتماعی و فقه حکومتی هستند. این عده بیشتر مقایسه رویکردها را دستور کار خود قرار داده‌اند. به عنوان مثال می‌توان به کتاب «رویکردهای فقهی» (واعظی، ۱۳۹۸) اشاره کرد. به این جهت که در صدد بیان تمایزهای بنیادین فقهی برآمده و در بعضی موارد به جهت روشن‌شدن نظریه و کارکردهای هر یک مطالبی بیان شده است. بعضی از تحقیقات در صدد انتقاد به شکل فرآیند قانون‌گذاری در نظام جمهوری اسلامی ایران بوده‌اند. مقاله؛ «تطبیق فرآیند تقنین در نظام جمهوری

اسلامی ایران با نظریه قانون‌گذاری به مثابه برنامه‌ریزی در راستای اجرای قوانین الهی» (سادات نقوی، ۱۳۹۷: ۱۳۴، ۱۱۳). نمونه‌ای از این دست تحقیقات است. به نظر می‌رسد آنچه که در میان پژوهش‌های انجام‌شده مغفول واقع شده این است که هیچ‌کدام تاکنون به صورت مبسوط و متمرکز به انگاره‌های فقه فردی و فقه حکومتی در نسبت با «فقه قانون‌گذاری» نپرداخته‌اند و حال آنکه این پژوهش در صدد است تا با مقایسه این دو جریان از بستر شناخت رویکردها و اندیشه‌ها و در کنارهم قرار دادن آنها با یکدیگر، به الگو و رویکرد کارآمد و مناسب برای قانون‌گذاری دست یابد.

لازم به ذکر است که در مسیر پاسخ به مسأله پژوهش حاضر، ابتدا به بررسی مفردات و مبانی نظری بحث خواهیم پرداخت. سپس آموزه‌های فقه فردی و فقه حکومتی مورد بحث قرار می‌گیرد و در نهایت با بررسی و تطبیق آموزه‌های رویکرد فقه حکومتی و فقه فردی، به این نتیجه می‌رسیم که کارآمدترین رویکرد برای قانون‌گذاری، رویکرد فقه حکومتی است.

۱. مفاهیم

۱-۱. مفهوم فقه فردی

فارغ از معنای لغوی، مشهورترین تعریف از فقه در لسان فقیهان شیعی عبارت است از علم و آگاهی به احکام شرعی فرعی از روی ادله تفصیلی. (شهید ثانی، ۱/ ۳۲). پیرامون مفهوم فقه فردی نیز تعاریف بسیاری در پژوهش‌ها آورده شده است. به نظر می‌رسد از تعاریف ارایه‌شده؛ تعریفی را که صاحب کتاب «رویکردهای فقهی» بیان فرموده به نظریه مطلوب - که در آینده به آن می‌پردازیم - نزدیک‌تر است؛ «رویکرد غالب و مسلط در فقه امامیه اصلی‌ترین کار فقه و فقیه را استنباط احکام فرعی فقهی از منابع فقه و درک و کشف احکام و وظایفی می‌داند که خدای متعال متوجه آحاد مکلفان و افراد مسلمان کرده است. این رویکرد برای فقه و مباحثی که راجع به موضوع علم فقه دارند به وضوح قابل مشاهده است که از نظر «علمای رویکرد حداقلی» دانش استنباط و آگاهی یافتن به احکام شرعی از طریق ادله احکام و منابع

فقه است. (واعظی، ۱۳۹۸، ص ۱۳) در واقع تعریف مشهور از فقه، بیانگر همان رویکرد فردی به فقه است.

با توجه به این رویکرد، موضوع فقه و فقاها از محدوده افعال مکلفان فراتر نمی رود؛ موضوع علم فقه افعال مکلفان از حیث اقتضاء، انجام دادن و ترک یا تخییر در انجام دادن یا ندادن است. فضای حاکم بر این رویکرد فقهی آن است که خداوند متعال افزون بر ربوبیت تکوینی، ربوبیت تشریعی و مولویت نیز بر عباد و بندگان دارد و به حسب این مولویت، اوامر و نواهی و احکامی را بر افراد مکلف جعل و وضع کرده است و رسالت و وظیفه فقه و فقها آن است که نهایت کوشش خویش را مبذول دارند تا طریق ادله و منابع معتبر دینی (کتاب، سنت و عقل) این احکام را درک و فهم کنند. (واعظی، ۱۳۹۸، ص ۱۴) بنابراین براساس فقه فردی، موضوع فرد افراد خواهد بود که مورد خطاب مولوی و تشریعی قرار می گیرند؛ سعادت و شقاوت آنان در گرو فهم فقیه خواهد بود؛ در نتیجه چنانکه سید یزدی تصریح کرده است: «افراد به عنوان مُقَلِّد ملزم به اطاعت از مجتهد معین می باشند. (طباطبایی یزدی، ۱۴۳۶، ج ۱، ص ۱۴) در این رویکرد، وظیفه اصلی فقیه، افتاء و استنباط در مسائل و موضوعات فرعی شرعی می باشد و در امر تصدّی قضاء و امور حسبیه هم می تواند مداخله کند. (انصاری، ۱۴۳۷، ج ۳، ص ۵۴۵)

لازم به ذکر است که در امور حسبیه، فقیه اعمال ولایت و حق سرپرستی را - در حوزه حمایت از افراد بی سرپرست به صورت تعیین قیّم و نظارت بر اعمال او و یا امور مرتبط با ارث و وصیت و اداره اموال افراد مفقود الاثر و موقوفات بدون متولّی - بر عهده دارد. اینکه فقیه به چه میزان و اندازه می تواند عهده دار امور ولاییه؛ یعنی (محدوده اعمال ولایت از سوی فقیه) بشود از موارد اختلافی در میان طرفداران این رویکرد می باشد؛ گروهی امور حسبیه را محدود تصوّر می کنند و گروهی موسّع. فقهای که حوزه اختیارات فقیه را در امور حسبه فراگیر و موسّع تفسیر می کنند و فقیه را از باب نیابت امام معصوم علیه السلام جایز التصرف در امور می دانند، می توانند ذیل طرفداران فقه حکومتی قرار گیرند و اما گروه دیگر که امور حسبه را مضیق معنا کرده و حکومت را از مصادیق آن نمی دانند نمونه بارز طرفداران فقه فردی خواهند

بود. طرفداران این نظریه اختیارات و گستره مجتهد را محدود و مضیق می‌پندارند و به طوریقین، داخل در رویکرد فردی و حداقلی به فقه خواهند بود. برخی از فقیهان معاصر با اینکه مبنای حداقلی دارند ولی در برخورد با مسأله امور حسبيه، آن را موسّع و گسترده می‌پندارند و در مقام تصرّف و امر و نهی، ولایتی را که برای پیامبر و ائمه (علیهم‌السلام) در نظر گرفته شده است برای فقیه جامع الشرایط نیز تصور می‌کنند. (تبریزی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۳۱۴)

بنابراین «فقه فردی یا سنتی» رویکردی است که محدوده فقه و دامنه اختیارات فقیه را مضیق و محدود به حوزه فردی و انفرادی می‌داند و در مواجهه با مسائل سیاسی و اجتماعی به صورت «کل‌نگر» وارد عرصه فقاهاست نمی‌شود. به بیان دیگر این رویکرد، فقه را دانش تنظیم ارتباط انسان با خدا می‌داند و حلال و حرام را در حوزه اعمال فردی انسان محدود می‌کند؛ مسائل فقهی ناظر به یکدیگر نبوده و هر کدام مستقل از دیگری قابل بررسی است. (مشکانی سبزواری، ۱۳۹۲، ص ۱۰۵)

۱-۲. مفهوم فقه حکومتی

فقه حکومتی اشاره به رویکردی دارد که فقه را در سطح و جایگاه مدیریت و اداره جامعه اسلامی قرار می‌دهد و آن را در سطح استنباط احکام فرعی و حتی استنباط و تنقیح نظامات اجتماعی متوقف و محصور نمی‌داند. (واعظی، ۱۳۹۸، ص ۴۳) براساس این رویکرد، موضوعاتی، چون روانی و سهولت در اجرا، رعایت مصالح افراد جامعه، اندک بودن استثناء در قوانین، انطباق با تحولات زندگی، بدون نیاز به توسل پی در پی به احکام ثانوی به تحقق عدالت اجتماعی در اثر اجرای آن (صرامی، ۱۳۹۱، ص ۱۴۰-۱۴۱) مورد بحث قرار می‌گیرد. به بیان دیگر گستره‌ای که در فقه حکومتی مورد [گفتگو] قرار می‌گیرد، تمامی ابواب و مسائل فقه خواهد بود؛ زیرا اداره مطلوب حکومت، مستلزم قانون‌گذاری مناسب، منسجم و کارآمد در شئون مختلف زندگی مردم و جامعه است و فقیه می‌بایست در راستای تدوین قوانین مناسب برای اداره جامعه، همه اقتضائات حکومت اسلامی و نیازهای آن را مورد بررسی قرار دهد. بنابراین مباحثی درحوزه اقتصاد، فرهنگ، سیاست، حقوق، امنیت نظامی و انتظامی، خانواده، احوالات شخصیه و بلکه تمامی فقه، گستره فقه حکومتی را

تشکیل خواهد داد. (ایزدهی، ۱۳۹۹، ص ۶)

طلیعه این نگاه به فقه را می‌توان در نظریات امام خمینی علیه السلام دید؛ ایشان گستره فقه را منحصر در امور فردی نمی‌دانند. از منظر ایشان، فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است. هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم. (موسوی خمینی علیه السلام ۱۳۸۵، ج ۲۱، ص ۹۸)

بنابراین اگر فقهی گرایش به فقه حکومتی داشته باشد، نگرشش نسبت به احوالات شخصی و موضوعات استنباطی، با فقهی که رویکرد فقه فردی دارد متفاوت خواهد بود. احکام فردی را دو جور می‌شود مورد مطالعه و ملاحظه قرار داد: یک صورت احکام فقهی مربوط به اداره یک فرد، منهای اینکه این فرد در کجای عالم زندگی می‌کند، به عنوان یک فرد. یک وقت همین حکم فقهی را به عنوان یک بخشی از چگونگی اداره یک جامعه، انسان بررسی می‌کند؛ اینها با هم متفاوت است. حتی در استنباط حکم فقهی هم تفاوت‌هایی به وجود می‌آید، مسأله طهارت و نجاست حتی مسائل شخصی. (خامنه‌ای: ۱۳۷۶/۰۲/۱۳) بنابراین رویکرد فقه حکومتی نوعی نگرش به فقه است که در آن فهم و اجرای احکام در یک نظام حکومتی به عنوان یک شناسه و نمودار مهم در نظر گرفته می‌شود.

۱-۳. قانون یا فقه قانون‌گذاری

در تعریف قانون و فقه نیازی به بحث نیست؛ زیرا معنای آن روشن است. با قطع نظر از معنای لغوی و دقت‌هایی که در معنای مفاهیم یاد شده می‌توان بیان داشت قانون به صورت کلی عبارت است از مجموعه احکام و گزاره‌هایی الزام‌آور که به منظور تنظیم حیات اجتماعی انسان وضع گردیده است. (سجادی، ۱۳۹۲، ص ۵۷) و اما فقه چنانکه اشاره شد مجموعه قواعد و ضوابط و احکامی است که از طرف شارع به عنوان یک شریعت برای بشر آمده است.

برخی صاحبان اندیشه تفاوت فقه و قانون، در محورهای ذیل قابل بررسی دانسته‌اند:

۱. به لحاظ منبع استناد: فقه، مستند به ادله اربعه است، اما قانون لازم نیست که

مستند به ادله باشد؛ بلکه اگر در یک جامعه اهل حل و عقد بر اجرای امری توافق نمایند این می‌شود قانون.

۲. به لحاظ تقسیم‌بندی: در فقه تقسیم‌بندی‌هایی وجود دارد که در قانون اصلاً نمی‌آید، مثل حکم اولی و ثانوی یا تقسیم حکم به واقعی و ظاهری که مجالش فقط در فقه است. در قانون نمی‌توان بگوییم این قانون ظاهری است و آن قانون واقعی. نه! قانون واقعی و ظاهری‌اش یکی است.

۳. به لحاظ شمول و گستردگی: فقه، دارای شمول و گستردگی است و در عبادات، معاملات، مسائل شخصی، مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، جاری است؛ اما قانون محدوده‌اش فقط در امور اجتماعی است. (که همان نقطه اشتراک بین فقه و قانون است) هیچ جای دنیا قانونی برای یک شخص یا اشخاص از جهت شخص یا اشخاص بودن نداریم؛ بلکه قانون فقط مشیر به روابط اجتماعی است؛ چون قانون امور اجتماعی بشر را تنظیم می‌کند.

۴. به لحاظ قوانین ثابت و متغیر: اجمالاً می‌توان بیان کرد احکام ثابت با تمام خصوصیات در جمیع امکنه با اختلاف در شرایط ثابت است، مثل نماز؛ اما احکام متغیر با اختلاف شرایط تغییر می‌کند. خرید و فروش خون در یک زمان حرام است و در زمان دیگر فایده عقلایی دارد حلال و صحیح؛ ولی در قانون تقسیم ثابت و متغیر معنا ندارد. قانون ذاتش متغیر است به جهت اینکه هویت قانون بشری متغیر است و لذا هر دوره‌ای که می‌گذرد تبصره و قیودی بر آن وارد شده و تغییر پیدا می‌کند.

۵. به لحاظ قضایای حقیقیه و خارجی: قضایای شرعی از قبیل قضایای حقیقیه است که لازم نیست موضوع آن بالفعل موجود باشند، به خلاف قانون که غالباً به صورت قضایای خارجی مطرح است. (فاضل لنکرانی، ۱۴۰۰، ص ۱۱، ۱۵)

نسبت فقه و قانون

حکومت، نیازمند به قانون است. در جامعه اسلامی مبنا و محتوای قانون از شریعت اسلامی تأمین می‌شود؛ زیرا هر قانون‌گذاری با استناد به منابع مشخص و متناسب با فرهنگ و ارزش و باورهای عمومی آن جامعه به وضع قانون می‌پردازد. به بیان دیگر، قانون‌گذاری فرآیندی است که با استناد منابع مشخص و متناسب با فرهنگ، شرایط

فردی، اجتماعی و باورهای عمومی جامعه به وضع قانون می‌پردازد. (سجادی، ۱۳۹۲، ص ۶۰) از این رو، طبیعتاً قانون در جامعه اسلامی بر پایه احکام و مقررات دینی استوار است و به جهت اینکه قانون از الزامیت اجتماعی برخوردار است در پیچه و مجرای محسوب می‌شود تا فقه را به عنوان کنشگر فعال در جامعه اسلامی تبدیل کند.

بر اساس مبانی اسلام، حکم و حاکمیت و تشریع و قانون‌گذاری فقط مخصوص خداوند است (انعام: ۵۷)؛ چه در مقام تکوین و یا در تشریع، البته در بعضی از موارد در حکم تشریعی به غیر خداوند هم این امر خطیر با تفویض از ناحیه خداوند حکایت از مستقل نبودن در مقام تشریع را می‌رساند. حکم، حقی است منحصرراً برای خداوند تبارک و تعالی؛ نمی‌توان برای دیگری اذن داده باشد؛ مثلاً در رابطه با پیامبر اعظم می‌فرماید: میان مردم به آنچه خدا به تو آموخته داوری کن. (نساء: ۱۰۵) در طول حرکت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله ائمه معصومین علیهم السلام عهده‌دار تمامی وظایف و اختیارات پیامبر به غیر از منصب نبوت می‌باشند و در عصر غیبت این ضرورت (حکم و حاکمیت) بر اساس ادله نقلی و عقلی از شئون و اختیارات ولی فقیه جامع الشرایط است و یکی از تفویضات، قانون‌گذاری در جامعه اسلامی می‌باشد.

از اسبابی که شریعت اسلامی را قادر به حل مشکلات اجتماعی می‌گرداند این است که به حاکم اسلامی تمام اختیاراتی که منجر به حق تصرف مطلق در راستای مصلحت و امت می‌شود، عطا کرده است. به این ترتیب، حکم حاکم اسلامی به اندازه حکم پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام نافذ می‌باشد؛ مگر در مواردی که از ویژگی‌ها و اختیارات اختصاصی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام است. (سبحانی، ۱۴۳۸، ص ۳۱۶)

در بیانی محقق نایینی رحمته الله می‌گوید: به حاکم اسلامی اختیار وضع مقرراتی که برای مصلحت جامعه و رفع احتیاجات آن، در چهارچوب قوانین اسلامی، لازم می‌داند واگذار شده است. (نایینی، ۱۳۷۸، ص ۹۷)

نظر به مطالب پیش گفته، قانون‌گذاری حق مسلم خداوند می‌باشد و در مقام محتوا به وسیله پیامبران الهی و در ادامه توسط اهل بیت علیهم السلام و در عصر غیبت به ولی فقیه جامع الشرایط واگذار شده است و از لحاظ شکلی به وسیله قانون به باید‌ها و نباید‌های جامعه اسلامی مبدل می‌شود.

۲. آموزه‌های فقه فردی

پس از بررسی مفاهیم بحث به بیان آموزه‌های فقه فردی می‌پردازیم. بنابراین درصدد خواهیم بود این آموزه‌ها را از حیث خطاب شرعی، از حیث مکلف شرعی، از حیث متعلق شرعی و در نهایت از حیث نظم شرعی بررسی نماییم:

۲-۱. از حیث خطاب شخصی

از مباحثی که در فقه فردی مورد بررسی قرار می‌گیرد، خطابات شارع می‌باشد. رویکرد فقه فردی به خطابات شرعی، نگاه شخصی دارد. بنابراین خطاب شخصی، خطابی است که به آحاد مردم و به صورت شخصی بیان می‌شود. (در مقام توجه خطاب به مخاطبان، خود حکم به تعداد افراد مخاطبان منحل شده؛ نسبت به هر یک از آنها جداگانه فعلیت و تنجز می‌یابد). (خلف‌خانی، ۱۳۹۹، ص ۴۴) از لوازم این قسم خطاب، این است که در صورتی که شخص مخاطب عاجز باشد یا عادتاً یا عقلاً قادر به انجام امر نباشد، استهجان لازم می‌آید. (لک‌زایی، ۱۳۹۸، ص ۶) این نکته در مباحث فقه حکومتی، بیشتر توضیح داده می‌شود.

۲-۲. از حیث مکلف شرعی

از لحاظ مکلف در احکام فردی، دسته‌های مختلفی از مکلفان وجود دارند، که عمل به هر یک از احکام دین، تنها وظیفه یک گروه از آنهاست. (عندلیب، ۱۳۹۶، ص ۱۱۵) به بیان دیگر فقه فردی از لحاظ مکلف نیز متفاوت است. معمولاً هر یک از احکام فردی، مبتلابه یک گروه خاص از مردم هستند؛ مثلاً نماز و روزه وظیفه افراد بالغ و سالم است؛ حج، تکلیفی برای افراد مستطیع است؛ خمس و زکات به صاحبان مشاغل و در آمد تعلق می‌گیرد و حدود الهی بر افراد خطاکار جاری می‌شود. (پرور، ۱۳۹۴، ص ۲۱۰) موضوع فقه در فقه فردی افراد مکلفان است و وظیفه و رسالت فقیه در سه امر افتاء، قضاء و انجام امور حسبیه خلاصه می‌شود. در چهارچوب فقه فردی، اگر فقیهی، شخصیت حقوقی را تصویر نکرد و آن را طرف معامله به رسمیت نشناخت طبیعتاً نهاد بانک و معاملات و مبادلات مالی به طرفیت بانک را مشروع ندانسته، کار خود را به پایان برده و تکلیف افراد مکلف روشن است که نباید با

بانک کار کنند. همین‌طور است اگر معاملات و مبادلات بانکی را از مصادیق ربای حرام دانست. (واعظی، ۱۳۹۸، ص ۵۷ و ۵۹) این مسأله در فقه حکومتی بیشتر توضیح داده می‌شود.

۲-۳. از حیث متعلق تکلیف

در فقه فردی، متعلق تکلیف همه افراد یکسان و برابر هستند؛ مثلاً نماز و روزه یا حج، یکسری اعمال مشترک هستند که باید هریک از مکلفان نسبت به انجام آن اقدام کنند. بنابراین در این رویکرد، متعلق تکلیف به افعال مکلفان اختصاص می‌یابد. (میرزای قمی، ۱۴۳۰، ص ۳۸) در این رویکرد احکام متوجه به آحاد مکلفان است و اطاعت و امتثال احکام وظیفه فرد فرد مکلفان محسوب می‌شود و فقیه جز استنباط احکام، رسالتی بر عهده ندارد (واعظی، ۱۳۹۸، ص ۱۷) و حاصل آنکه استنباط فقیه و نحوه نظم شرعی در فقه فردی در مباحث بعدی مورد توجه قرار داده می‌شود.

۲-۴. از حیث نظم شرعی

براساس مبانی فقه حداقلی مجتهد فقط وظیفه اجتهاد در محدوده کوچک را دارد. این نگاه، فقه را دانش تنظیم ارتباط انسان با خدا می‌داند و حلال و حرام را به حوزه فردی اعمال فردی انسان محدود می‌کند. (عندلیب، ۱۳۹۶، ص ۱۳) و آموزه‌های دینی در ارتباط با مباحث اجتماعی و سیاسی دارای نقشی محوری نمی‌باشد؛ بلکه در ارتباط با مسائل معنوی و سعادت اخروی برنامه‌ریزی می‌کند.

بر اساس این دیدگاه، دین تنها پاسخگوی نیازهای معنوی انسان است و رسالت پیامبران فقط به تأمین سعادت اخروی افراد محدود می‌شود. (پرور، ۱۳۹۴، ص ۲۹) و مجتهدانی که قائل به این مبنا هستند؛ (وظیفه خود را) در جهت استنباط احکام شرعی از منابع آن می‌دانند. (کعبی، ۱۳۹۵، ص ۱۱۰) و تولیدات این رویکرد چهارچوب رساله عملیه که دربرگیرنده فتاوی مجتهد می‌باشد، بروز و ظهور می‌کند. احکام استنباط‌شده توسط علم فقه، همان قانون اسلام است که آحاد مکلفان اعم از مردم، دولت‌ها، اشخاص حقیقی و حقوقی بایستی به آن عمل نمایند. در این‌گونه از

اجتهاد، فقیه در خصوص سرنوشت و حکم مسئولیتی ندارد و صرفاً قواعدی مبتنی بر فن فقهت تدوین می‌گردد. در این حالت، نیازی به تطبیق خود با جامعه نمی‌بیند و جامعه بایستی خود را با احکام و استنباطات فقه مطابق نمایند؛ بدین معنا قوانینی که جامعه به آنها نیاز دارد و عملاً خود را بر اساس آنها استوار می‌کند، همان فقه خلاصه‌شده در رساله‌های عملیه است و از این رو به خروج این شیوه از اجتهاد، روش «فقه رساله عملیه» و یا فقه «توضیح المسائل» نیز گفته می‌شود. پس در این حالت، برای فقها مخاطب حکم، یعنی فرد، جامعه، حکومت، شخص حقیقی و حقوقی تفاوتی ندارد؛ بلکه فقط به ادله‌ای تفصیلی (کتاب، سنت، عقل و اجماع) مراجعه می‌کنند و بر پایه رساله عملیه پیش می‌روند و مسائل را تبیین می‌نمایند. (فتاحی زفرقندی، ۱۳۹۸، ص ۸۹) بنابر این فقه فردی بنا بر نظم شرعی که در رساله عملیه در قالب فتوا تدوین شده است برنامه‌ریزی می‌کند.

حاصل آنکه با توجه به بررسی آموزه‌های فقه فردی می‌توان به این نظریه رهنمون شد که فقه فردی در مقام قانون‌گذاری یا همان «فقه قانون‌گذاری» نمی‌تواند به تأمین حداکثری مقاصد شریعت دست پیدا کند. در بخش بعدی آموزه‌های فقه حکومتی را بررسی می‌کنیم.

۳. آموزه‌های فقه حکومتی

پس از بیان بحث آموزه‌های فقه فردی به آموزه‌های فقه حکومتی که مورد توجه نظریه مطلوب است می‌پردازیم. فقه حکومتی دارای آموزه‌های مختلفی می‌باشد. در این وهله آموزه‌هایی را مورد بررسی قرار می‌دهیم که در ارتباط با فقه قانون‌گذاری مورد استفاده قرار می‌گیرد و باعث کارآمدی فقه حکومتی در فقه قانون‌گذاری می‌شود. ابتدا با توجه به عنوان مسأله، یعنی به حکومت و سیاست، اشاره می‌کنیم و در ادامه نوع نگاه فقه حکومتی به خطابات شرعی و از حیث مکلف شرعی و متعلق شرعی و در نهایت به موضوع ضرورت ابتناء حکومت بر نظم قانونی می‌پردازیم.

۳-۱. از حیث عدم تشکیل حکومت و نقض شریعت

یک ضلع فقه حکومتی را مفهوم «حکومت» تشکیل می‌دهد. در ارتباط با مفهوم

حکومت مباحث زیادی قابل طرح می‌باشد. در این میان به تناسب بحث به بیان توضیحاتی در این باره خواهیم پرداخت.

حضرت امام خمینی^{ره} در کتاب ولایت فقیه در رابطه با ضرورت تشکیل حکومت بیان می‌دارد: «احکام اسلام محدود به زمان و مکان نیست و تا ابد باقی و لازم الاجرا است. تنها برای زمان رسول اکرم^ص نیامده تا پس از آن متروک شود و دیگر حدود و قصاص؛ یعنی قانون جزای اسلام اجراء نشود یا انواع مالیات‌های مقرر گرفته نشود، یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان و مکانی است، برخلاف ضروریات اعتقادی اسلام است.

بنابراین چون اجرای احکام پس از رسول اکرم^ص و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجراء و اداره ضرورت می‌یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجراء و اداره - که همه جریانات و فعالیت‌های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد - هرج و مرج به وجود می‌آید و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید.

پس برای اینکه هرج و مرج و عنان‌گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام‌بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می‌یابد. (امام خمینی، ۱۳۹۴، ص ۲۳)

حضرت امام خمینی^{ره} در کتاب البیع می‌فرماید: اسلام حکومتی است که بر مبنای روش استبداد که در آن رأی شخص و امیال نفسانی آن دخیل بنا نشده و همچنین بر اساس مشروطه یا جمهوری که مبنای آن قوانین بشری باشد نیز بنا نشده است؛ بلکه تکیه تمامی قوانین حکومت اسلامی بر پایه احکام و دستورات الهی است. (موسوی خمینی^{ره}، ۱۴۳۰، ص ۶۱۸ - ۶۱۹) در جای دیگر بنابر ماهیات و کیفیت احکام ضرورت لزوم تشکیل حکومت را بیان می‌کند. با دقت در ماهیات و کیفیت احکام شرع در می‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهن‌آور اجرا و اداره نمی‌توان به

وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد. (موسوی خمینی^{ره}، ۱۳۹۴، ص ۲۷)

نویسنده کتاب حاکمیت در اسلام، یکی از دلایلی که برای تشکیل حکومت می‌آورد می‌نویسد برای اینکه مردم مسلمان و سرزمین آنها از خطر و تعدی دشمنان و اجانب در امان باشند، لازم است که تشکیلات حکومتی برای سازماندهی سربازان باشد. (موسوی خلیلی، ۱۴۲۵، ص ۱۳۵)

بنابراین حکومت یک ضرورت اجتماعی به شمار می‌رود. جامعه انسانی از آن جهت که در درون خود افراد گوناگونی با علایق و سلیق مختلف جای داده است، نیازمند حکومت می‌باشد. اصطکاک منافع و حقوق افراد و اخلاص‌های اجتماعی که در نظم و امنیت عمومی پدید می‌آید، زمینه‌هایی است که می‌طلبد تا مرجعی با عنوان [حکومت] باشد، برای اینکه رسیدگی به امور و نظم و امنیت را متکفل باشد. بنابراین بدون داشتن حکومت و یا همان مرجع، دوام و بقای جامعه در آن اجتماع صورت نمی‌گیرد و در مقام محتوای حکومت، خداوند به وسیله پیامبران و امامان علیهم‌السلام بایدها و نبایدهایی را برای هدایت انسان‌ها و در نیل به سعادت دنیوی و اخروی فرستاده است. اگر در مقام محتوا نتوانست تضمین قوانین الهی را در قالب حکومت و تقنین ساری و جاری سازد، به تبع عدم پیاده‌سازی احکام و قوانین الهی در زندگی فردی و اجتماعی منجر به نقض شریعت الهی خواهد شد.

اما به نظر می‌رسد پیش‌فرض تشکیل حکومت از نگاه امام خمینی ره برگشت دارد به مسأله‌ای که در علم اصول تحت عنوان قدرت و علم بررسی می‌شود. اگر بخواهیم این مؤلفه (تشکیل حکومت) را در اینجا تحت دو عنوان نظریه «انحلال» و نظریه «خطابات شرعی» یا «خطابات قانونیه» بررسی کنیم، می‌توان به این نتیجه دست یافت که در مسأله «تشکیل حکومت» بنابر نظریه فقه (فردی)، مکلف زمانی که مبادرت به تشکیل حکومت می‌کند به مسأله اصولی که مقید به قدرت است، برگشت دارد. زمانی که مکلف شک می‌کند که آیا قدرت بر تشکیل حکومت دارد یا نه؟ بنابر نظریه انحلال، علی القاعده باید به اصل برائت رجوع نمود و حکم به عدم تکلیف کرد. (راغبی، ۱۳۹۸، ص ۱۱) بنابر این در جریان فقه فردی، حکومت و به تبع آن سیاست نقش محوری را نخواهد داشت.

اما طبق نظریه خطابات قانونیه، به این جهت که تکالیف، مقید به قدرت

نمی‌باشند، مکلف با شک در قدرت، شکی در تکلیف نخواهد داشت؛ بلکه شک او به شک در «مکلف‌به» بر خواهد گشت و شک در «مکلف‌به» هم مجرای اصل احتیاط خواهد بود. (ولایی، ۱۳۸۷، ص ۷۳) در نتیجه مکلف ملزم به ادای تکلیف خواهد بود؛ مگر آنکه برای او محرز گردد، قدرت بر انجام تکلیف در حق او کاملاً منتفی است. (راغبی، ۱۳۹۸، ص ۲۲) شاید بتوان یکی از ریشه‌های قیام الهی حضرت امام^ع در دوران حکومت طاغوت را ناشی از همین دیدگاه علمی ایشان دانست که در بخش بعدی به لزوم و ضرورت بحث نوع نگاه فقه حکومتی به خطابات شرعی و نحوی استفاده از این را بیشتر تبیین و توضیح خواهیم داد.

۳-۲. از حیث نوع نگاه فقه حکومتی به خطابات شرعی

یکی از ابداعات اصولی حضرت امام خمینی^ع که ثمرات بسیاری در اصول فقه داشته، مسأله خطابات قانونی است. مقصود از آن متمایز بودن خطابات شخصی با خطابات قانونی است. در مقابل خطابات قانونی می‌توان خطابات شخصی را که نگاه و نظریه مشهور اصولیان می‌باشد قابل ملاحظه دانست. بنابراین خطابات قانونی و خطابات شخصی هر کدام برای خود تعریف و اهدافی دارند.

خطاب شخصی، خطابی است که به آحاد مردم و به صورت شخصی بیان می‌شود. (موسوی خمینی، ۱۴۲۴، ص ۲۲۸) در مقام توجه خطاب به مخاطبان، خود حکم به تعداد افراد مخاطبان منحل شده، نسبت به هر یک از آنها جداگانه فعلیت و تنجز می‌یابد. از لوازم این قسم خطاب، این است که در صورتی که شخص مخاطب عاجز باشد یا عادتاً یا عقلاً قادر به انجام امر نباشد، استهجان لازم می‌آید (همان)؛ به این صورت که صدور چنین خطابی از مولایی که آگاه به احوال بنده (عدم تمکّن) می‌باشد غیر ممکن و ممتنع است.

اگر خطاب مولا انحلالی و شخصی باشد باید احتمال انبعاث و انزجار و همچنین باقی شرایط تکلیف در همان مکلف خاص وجود داشته باشد و الا تکلیف به او سفهی یا غیر ممکن خواهد بود؛ زیرا در این صورت تکلیف فعلی بدون غایت خواهد بود و فعلی بدون غایت فاعل مختار صادر نمی‌شود. (فرهادیان، ۱۳۹۵، ص ۸۴)

خطاب قانونی، خطابی است کلی که مخاطب آن عامه مکلفان به طور کلی

هستند، نه آحاد آنان و در حقیقت اوامر در این خطاب، منحل به اوامر جزئی نمی‌شوند. (در این نظریه خطاب شرعی به داعی جعل قانون و نه داعی تحریک و بعث یا زجر انشا می‌شود؛ اگرچه در ظرف خود قابلیت تحریک یا انزجار مکلف را دارد. مخاطب خطاب قانونی جامعه است نه یکایک افراد... عدم انحلال اختصاص به گزاره‌های انشایی ندارد؛ بلکه در گزاره‌های خبری هم جاری است. (موسوی خمینی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۴۳۷)

بنابراین، طبق این خطاب، حتی اگر در بین مخاطبان، شخص جاهل، عالم، قادر و غیرقادری هم موجود باشد، مخاطب این خطاب کلی است و استهجان هم پیش نمی‌آید. (موسوی خمینی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۲۲۹) از نظر امام خمینی، خطابات شارع از قبیل خطابات قانونی است و در کیفیت جعل و کلی‌بودن تفاوتی با قوانین عرفیه‌ای که جعل می‌شود ندارد. (همان، ص ۲۲۸)

عمده دلایلی را که از لایلای مباحث برای خطابات قانونیه آورده می‌شود؛ به صورت کلی می‌توان به چندین نحو بیان کرد و در این بحث به نحو مختصر و خلاصه می‌توان بررسی کرد و در ضمن مسائل تفاوت‌های خطاب شخصی با خطابات قانونی را بیان کرد:

۳،۲،۱. وجدان

وجدان هر شخص حکم می‌کند که برای دعوت جمعی به کاری مشخص، یک خطاب کفایت می‌کند (موسوی خمینی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۴۳۷) و با فرض این خطاب اوّل به واسطه عنوانی کلی متوجه همگان شده باشد، نیازی به خطابات متعدد که هر یک از افراد مخاطب را مورد توجه قرار دهند، نیست؛ هرچند این خطابات متعدد، در قالب مستقل منحل شده از یک خطاب عام باشند. (راغبی، ۱۳۹۸، ص ۴)

۳،۲،۲. دلالت عمومات و اطلاعات الفاظ خطابات

یکی از مسائل مهم در اثبات نظریه خطابات قانونیه، دلالت عمومات و اطلاعات الفاظ شرعی است. امام خمینی به لحاظ اخذ موضوع میان الفاظ عموم و مطلق تفاوتی قائل نیستند و هر دو را محکوم به انحلال می‌دانند؛ در حالی که انحلال را

قید متعلق می‌دانند. به سخن دیگر، در خطاب «احل الله کل بیع» به واسطه لفظ «کل» که دلالت بر افراد دارد، متعلق منحل می‌شود به تعداد افراد آن؛ اما در خطاب «احل الله البیع» چون شمولیت به واسطه اطلاق خطاب برداشت می‌شود، متعلق قابل انحلال به تعداد افراد آن نیست؛ اما درباره موضوع معتقدند که موضوع در خطابات قانونیه اعم است از اینکه به الفاظ عموم باشد یا خیر. از نظر امام خمینی، میان خطاب «یجب علی المکلف» و «یجب علی کل مکلف» تفاوتی وجود ندارد و موضوع قابل انحلال نیست. مطابق دیدگاه امام، اینکه شارع در خطاب قانونی در مقام جعل قانون است، قرینه است بر اینکه حتی اگر کلمه «کل» هم بیاید، باید در آن تصرف کرد. (موسوی خمینی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۲۳۰)

به عبارت دیگر هر حکم کلی قانونی، خطاب واحدی است که بدون هیچ‌گونه تعدّد و کثرت در جانب خطاب، به عموم مکلفان تعلق یافته و تعدّد و کثرت، فقط در ناحیه متعلق است. تأکید بر عدم تعدّد در ناحیه خطاب از آن‌رو است که خطاب، متوجه یک نقطه است و آن، عنوان «جامعه» یا «عامّة المکلفین» است. البته روشن است که هر عامی ممکن است معنوی به عنوانی باشد که سعه و ضیق آن عام را نشان دهد؛ مانند عموم اهل ایمان در «یا ایّها الذین آمنوا» و عموم مردم در «یا ایّها الناس» و عموم دانشمندان در «یا ایّها العلماء» که به ترتیب، جامعه مؤمنان، جامعه انسانی و جامعه دانشمندان را اراده کرده است. نکته‌ای که نباید از آن غفلت کرد اینکه در خطابات قانونیه، برانگیختن مکلفان یا انبعاث آنان به انجام تکلیف، به صورت اجمالی معتبر است، نه به صورت تفصیلی و از این‌رو، همین که در مجموعه مورد خطاب، کسانی باشند که از خطاب، برانگیخته شوند، برای صحت خطاب کافی است. (فرهادیان، ۱۳۹۶، ص ۱۰)

بنابراین قائل شدن به این مطلب که خطابات شرعی، به عدد مخاطبان منحل شده و شامل افراد غیر قادر و جاهل نمی‌شود، قول درست نمی‌باشد؛ زیرا خطابات، چیزی که دلالت بر حالات خارجی مخاطبان نماید، وجود ندارد. لذا خطابات شرعی همان خطابات قانونی بوده که به عنوان‌های کلی تعلق می‌گیرد، بدون در نظر گرفتن

اینکه به خطاب‌های شخصی و متعدّد منحل گردند. (راغبی، ۱۳۹۸، ص ۱۰)

۳,۲,۳. عصیان مکلف

بنابر نظریه مشهور نباید عصیان مکلف به دستورهای شارع معنی داشته باشد؛ زیرا اراده شارع به انجام تکلیف توسط تک تک افراد قرار گرفته است و در اراده الهی تخلفی وجود ندارد؛ در حالی که وجود عصیان امری وجدانی و ضروری است.

۳,۲,۴. احکام فروع و کفار

بنابر نظریه انحلال، کفار نباید مکلف به فروع باشند؛ زیرا انحلال احکام هیچ گونه بعث و تحریکی در کافر ایجاد نمی کند؛ در حالی که فقها، کفار را هم مکلف به احکام فرعی می دانند. (موسوی خمینی، ۱۴۲۳، ص ۱۴۳۷)

۳,۲,۵. وحدت ملاک در اخبار و انشاء

اگر حکم قابل انحلال باشد، نباید میان اخبار و انشاء تفاوتی داشته باشد؛ حال آنکه معتقدان به انحلال، قضایای اخباری را قابل انحلال نمی دانند. برای مثال اگر کسی بگوید: «آتش سرد است» نمی توان گفت به تعداد افراد و مصادیق آتش خبر داده است؛ بلکه تنها یک خبر از او صادر شده است. شاهد بر این مدعا اینکه چنین کسی تنها یک دروغ گفته است، نه دروغ های متعدد به تعداد افراد و مصادیق آتش. (موسوی خمینی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۲۳۰)

بنابراین، در انشاء نیز کسی که عنوان یک مجموعه را مورد خطاب قرار می دهد و حکمی جعل می کند، یک قانون جعل کرده و بالأصالة افراد را حتی به صورت انحلالی هم مورد خطاب قرار نداده است.

۳,۲,۶. عدم تخلف در اراده الهی

اگر قائل به خطابات قانونی نباشیم، باید بگوییم اراده الهی به انجام تکلیف توسط مکلف تعلق گرفته است؛ با توجه به اینکه اراده الهی تخلف پذیر نیست. پس عصیان اوامر و نواهی شارع مقدس امکان پذیر نمی باشد؛ در حالی که عصیان بالضرورة وجود دارد. بنابر این در خطابات شرعی، اراده خداوند بر انجام تکلیف توسط مکلف تعلق نگرفته، بلکه به قانون گذاری و جعل کلی تعلق گرفته است. (مؤسسه

۳،۲،۷. شیوه عقلایی در قانون‌گذاری‌های عرفی

قوانین عرفی که در نظام‌های حقوقی مختلف جعل می‌شود به صورت کلی است و مخاطب آن کل جامعه و عموم مردم است و نه فقط افراد مکلف و حالات مختلف آنها را شامل می‌شود. شارع نیز در شیوه قانون‌گذاری و تشریع، صاحب طریقه جدیدی نیست. (موسوی خمینی، ۱۴۱۵ق، ص ۲۱۴) رویه عرف و عقلا این شیوه استقرار یافته است که در قانون‌گذاری، خطابات خویش را بدون توجه به خصوصیات حالات شخصی افراد صادر می‌نمایند به همین که می‌بینند بخشی از افراد مشمول قانون، قابلیت انبعاث را دارا می‌باشند، آن را مصحح وضع قانون به نحو کلی می‌پندارند. مضافاً به اینکه در قوانین عرفی این گونه نیست که هر یک از افراد اجتماع، حکم مستقل و مربوط به خود داشته باشد؛ بلکه در نگاه عقلا، تنها یک قانون وجود دارد که در حق همه مشمولان، فعلی می‌باشد. شارع نیز در خطابات شرعی خویش، رویه مستقل از عرف ندارد و الا اگر شارع رویه مستقل و جداگانه در این رابطه می‌داشت، باید بدان تصریح می‌نمود. (موسوی خمینی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۲۲۸)

با توجه به رویه عرف و عقلا در قانون‌گذاری‌های عرفی، می‌توان به فهم صحیحی از ماهیت خطابات شارع دست یافت. توضیح اینکه همان گونه که مرجعیت عرف در تفسیر مفردات واژه‌های خطابات شرعی، از کاربردهای قطعی عرف و مورد پذیرش همگان می‌باشد، رجوع به عرف در فهم هیئات ترکیبی متخذ در ادله و اسناد شرعی نیز مورد تسالم می‌باشد. مرجعیت عرف در تشخیص مفاهیم و هیئات ترکیبی ادله شرعی را می‌توان این گونه مستدل نموده که هر قانون‌گذاری در ابلاغ قانون به شهروندان و مکلفان آن قانون، باید به اصول و قواعد محاوره و مفاهیم حاکم و رایج در میان مخاطبان خویش پایبند باشد، از لغت و واژه‌های آن بهره‌برد و به عرف آنها در محاوره مقید باشد و چنانچه اصطلاح یا شیوه خاصی دارد، یادآوری نماید و الا باید طبق رویه عرف مردم، محاوره خویش را سامان دهد. شارع مقدس نیز از این

رویه متابعت نموده است. (علیدوست، ۱۳۸۴، ص ۱۴ - ۱۵)

در نتیجه با در نظر گرفتن موازین شرعی که اقتباس شده از خطاب قانونی است، می‌توان به قانون‌گذاری به شیوه و اسلوب فقه حکومتی پرداخت؛ زیرا این همبستگی بین رویه «عرف» و «خطاب قانونی» می‌طلبد که فقه در جامعه به عنوان بایدها و نبایدها تبدیل شود.

در تبیین آموزه‌های فقه حکومتی، اشاره شده که رویکردهای اجتماعی به فقه، از جمله مسأله خطابات قانونی است. مکلف احکام و تکالیف (فقه حکومتی) «جامعه» و «حکومت» هستند که دارای وحدت و کثرت اجتماعی می‌باشند؛ به این معنا که در ذیل آنها هم «فرد» دخالت دارد و منشأ اثر خارجی می‌باشد و هم هویت جمعی آنها تحت عنوان «جامعه» و «حکومت» اصل و دارای منشأ خارجی است. بنابراین فرد و جامعه و حکومت مکلف فقه حکومتی قرار می‌گیرد. در واقع، خصلت «هماهنگی» و «پیوستگی» نظام‌مند افعال جمعی، نشانگر آن است که مکلف چنین فعلی نیز می‌بایست «مجموعه‌ای منسجم از انسان‌ها» باشند که در بالاترین سطح، «جامعه» نامیده می‌شود. از این‌رو، تکالیف نظام‌مند، متوجه تک‌تک احاد مکلفان به نحو برابر و مستقل از یکدیگر نیست، بلکه به تناسب و بر حسب جایگاه، به نحوی که فعل هر یک متقوم فعل دیگری باشد، بر همگان واجب است. (میرباقری، ۱۳۹۶، ص ۱۹)

با توجه به مباحث فوق، فقیه فقه حکومتی در گستره تئوری خود، قائل به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی است و در مقام محتوا اسلامیت را با استفاده از قانون به بایدها و نبایدهای جامعه دخیل می‌کند، تا «اسلام» به معنای عام و «فقه» به معنای خاص، تبدیل به مشارکت فعال اجتماعی شود؛ زیرا با عدم سریان و جریان فقه در جامعه و نبود التزامات و الزامات از برای کارگیری مطالب گفته‌شده منجر به «نقض شریعت» خواهد شد؛ چرا که با توجه به مبانی و مبادی فقه حکومتی، می‌توان دریافت که شارع مقدس در مقام خطابات شرعی، «جامعه» و «حکومت» را با تمام موارد مورد خطاب شرعی قرار می‌دهد. چنان‌که اشاره شد قانون‌گذاری از مواردی است که می‌تواند موازین شرع را با استفاده از خطابات قانونی در جامعه ساری و جاری سازد. در بحث پیش‌رو رویکرد فقه حکومتی مکلف شرعی از منظر نظریه فقه حکومتی را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۳-۳. از حیث مکلف شرعی فقه حکومتی

احکام حکومتی، به ویژه احکام سطح توسعه که با سرنوشت کل جامعه اسلامی ارتباط دارند تکالیف و وظایفی را برای همه مسلمانان به دنبال دارد؛ یعنی مکلف این احکام تمام مردم مؤمن خداجو هستند. در مسأله دفاع این نکته کاملاً روشن است که اگر اصل اسلام در خطر قرارگیرد، تمام مسلمانان موظف به دفاع هستند و هیچ کس به هیچ بهانه‌ای نمی‌تواند از این تکلیف، شانه خالی کند. (پرور، ۱۳۹۴، ص ۲۱۰)

به تعبیر دیگر احکام حکومتی، با توجه به توسعه‌ای که دارد، احکام سرپرستی جامعه را متکفل می‌باشد؛ و جامعه اعم از نهادها و سازمان‌های رسمی است؛ بلکه مردم هم در کنار این ارگان‌های رسمی تکلیف دارند، و در مقام امتثال، عموم مردم را به همکاری با سازمان‌ها و نهادها فرا می‌خواند. بنابراین گستره مکلف در فقه حکومتی «جامعه» می‌باشد؛ ولی در فقه فردی بیشتر جنبه عبد و مولا برقرار است تا این که رویکرد اجتماعی.

برای تتبع بیشتر ضروری است در مقام قیاس این دو نظریه اشاره کرد به موضوعات فقه فردی و فقه حکومتی تا بتوان خوب تصمیم‌گیری کرد. موضوع فقه در فقه فردی افراد مکلفان است و وظیفه و رسالت فقیه در سه امر افتاء، قضاء و انجام امورحسیبه خلاصه می‌شود. این در حالی است که فقه حکومتی، موضوع فقه را نه فقط استنباط و بیان احکام فقهی مربوط به مکلفان، بلکه اداره جامعه اسلامی می‌داند و این قرار گرفتن فقه در بستر مدیریت کلان جامعه، فضاهای جدیدی را برای فقه و فقاها می‌گشاید. فقیه لازم است به اجرایی کردن حکم اسلامی بیندیشد. مشکل‌ها و موانع تحقق و اجرایی شدن احکام اسلامی را از نظر بگذراند و برای آن چاره‌جویی کند. صرف افتاء فقهی و استنباط احکام، اجرایی شدن آن را در پی ندارد. فرآیند اجرایی شدن یک حکم شرعی در عینیت جامعه نیازمند تقنین است و تبدیل شدن فتوا به قانون رسمی کشور باید با در نظر گرفتن ملاحظات و شرایط داخلی و بین‌المللی و واقعیات اجتماعی و زمینه‌های موجود فرهنگی اتفاق افتد. در این مسیر فقیه باید حضور و مشارکت فعال داشته باشد؛ همان‌طور که گاه همراه با تقنین و در کنار آن، نهادسازی‌های لازم نیز باید صورت پذیرد. برای نمونه فقیه،

حکم ربای قرضی و فروعات آن را استنباط کرده است؛ اما چگونه در متن جامعه و مبادلات اقتصادی می‌توانیم ربای حرام مورد نظر فقه را حذف کنیم؟ واقعیت این است که نظام اقتصادی و حقوقی غرب در مورد فضای مبادلات مالی، نهادی به نام بانک و نیز بورس اوراق بهادار را تأسیس کرده است. در چهارچوب فقه فردی، اگر فقهی، شخصیت حقوقی را تصویر نکرد و آن را طرف معامله به رسمیت نشناخت طبیعتاً نهاد بانک و معاملات و مبادلات مالی به طرفیت بانک را مشروع ندانسته، کار خود را به پایان برده و تکلیف افراد مکلف روشن است که نباید با بانک کار کنند. همین‌طور است اگر معاملات و مبادلات بانکی را از مصادیق ربای حرام دانست؛ اما در چهارچوب فقه حکومتی فقه نمی‌تواند با فتاوی‌ای یجوز و لایجوز و اعلام نظر کلی در مواجهه با بانک و مراودات بانک کار خود را خاتمه یافته بداند؛ بلکه فقه حکومتی در جانب ایجابی، مکلف است برای اداره امور مالی کلان جامعه اسلامی چاره‌اندیشی کند. به این ترتیب که یا نهاد موجود را با اصلاحاتی بپذیرد و یا آنکه نهاد مالی بدیلی را به جای بانک تعبیه کند. منظور این نیست که کلیت و تمامیت نهادهای مورد نیاز در جامعه اسلامی چه نهادهای اقتصادی و چه نهادهای سیاسی و حقوقی، همگی بر عهده فقیه است؛ چرا که عالمان اقتصاددان و سیاستمدار و اهل فرهنگ و هنر و دیگر نخبگان جامعه اسلامی نیز باید ایفای نقش کنند؛ بلکه مراد آن است که همه اقسام این نهادهای سازنده، لزوماً «وجه فقهی» دارد و فقهی که خود را در سطح مدیریت و اداره جامعه اسلامی قرار داده است باید بتواند در برابر این معضلات ناشی از اجرای احکام اسلامی در فرآیند چاره‌سازی لازم، نقش فقهی و حقوقی خود را تعریف کند و از منظر فقه اسلامی در مورد نهادهای سازنده پیشنهادی و یا اصلاحات پیشنهادی در قبال نهادهای وام‌گرفته از سایر جوامع و فرهنگ‌ها و استفاده از تجارب بشری، اظهار نظر فقهی کند. به همین دلیل است که معتقدیم مدیریت کلان جامعه اسلامی یکسره فقهی نیست و مدافعان فقه حکومتی معتقد نیستند که همه معضلات به سر پنجه فقه حل می‌شود و ما نیازمند شاخه‌های مختلف علوم به ویژه اجتماعی و انسانی نیستیم؛ بلکه تأکید بر آن است که حل معضلات، با مشارکت فقه و احساس وظیفه فقهای توانا برای یافتن پاسخ‌های فقهی

به نیازهای زمانه، باید اتفاق افتد و وجه فقهی راه حل‌های مدیریتی در نظر گرفته شود. (واعظی، ۱۳۹۸، ص ۵۷ - ۵۹)

۳-۴. از لحاظ متعلق تکلیف

در فقه حکومتی، متعلق تکلیف یکسان و مساوی نمی‌باشد؛ بلکه به تناسب شرایط هر فرد مسئولیت‌ها متفاوت است؛ در این نگاه هر کس به فراخور شرایط و توانایی‌هایش وظیفه‌ای خاص و جداگانه‌ای از دیگران دارد و باید انجام دهد. در احکام حکومتی متعلق تکلیف متوجه یک فرد اصلاً نیست، مثلاً اگر خواستیم ساختمان بسازیم، یک فرد نمی‌تواند این کار را انجام دهد. اساساً در اینجا یک سنخ تکلیف وجود ندارد؛ بلکه صدها کار باید انجام بگیرد و یک حرکت اجتماعی پدید آید. بنابراین فعل هر کس مکمل فعل دیگری است نه آنکه یک فعل متوجه یک شخص باشد؛ صدها فعل متوجه صدها شخص است که باید به صورت سازمان یافته انجام شود؛ مثلاً داخل یک لشکر هزاران فعل انجام می‌شود که به هم متقوم هستند. برآیند این هزاران فعل، پیروزی اسلام است به گونه‌ای که اگر دقت شود همه در پرستش یکدیگر شریکند؛ یعنی هر فرد در پرستش خدا از سوی دیگری شریک است. پس مجموعه‌ای است متقوم به هم و متناسب با هم؛ به گونه‌ای که اگر کسی تناسب را رعایت نکند و کاری به کار دیگران نداشته باشد، کل واقع نمی‌شود. برای نمونه از کسی که در خط مقدم می‌جنگد تا آن کسی که لشکر را آرایش می‌دهد و نیز کسی که تدارک می‌کند یا آشپزی می‌کند، هر یک از آنها اگر تناسب را رعایت نکنند، بقیه موفق نمی‌شوند. (اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۳۳)

۳-۵. از حیث ضرورت ابتناء حکومت بر نظم قانونی

یکی دیگر از مواردی که می‌تان به عنوان تمایز رویکرد فقه حداثی و حکومتی بیان داشت و در مقام نظم شرعی و نظم قانونی متذکر شد، بر اساس مبانی فقه حداثی مجتهد فقط وظیفه اجتهاد در محدوده کوچک را دارد و تولیدات خود را تحت عنوان رساله عملیه عرضه می‌کند و آموزه‌های دینی در ارتباط با مباحث اجتماعی و سیاسی دارای نقشی نمی‌باشد؛ بلکه در ارتباط با مسائل معنوی و سعادت اخروی

برنامه‌ریزی می‌کند و اما رویکرد مقابلِ نگاه حداثی، نظریه دیگری دارد که در مبانی خود عدم جدایی دین از سیاست را سرلوحه خود قرار داده و به تبع این رویکرد قلمرو دین را وسیع می‌پندارد و معتقد است که دین تمام حوزه و نهادهای انسانی را تحت پوشش خود قرار می‌دهد و تلقی‌ای که از رسالت و پیامبران دارد، آنها را به مثابه راهنمای بشر در تمام زمینه‌ها می‌داند؛ با این محوریت که پیامبران هادی به سوی سعادت دنیوی و اخروی هستند و نظریه احکام حکومتی را یکی از ابزارهای دخالت دین در جامعه می‌داند و به صورت خاص، فقه حکومتی در عرصه قانون‌گذاری از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا در تلاش است با نظم قانونی مشروع در عرصه «تقنین» که از الزام اجتماعی برخوردار است؛ وسیله و مجرا برای ورود فقه به بایدها و نبایدهای اجتماعی قرار بدهد. به بیان و تعبیر دیگر، قانون به مثابه ظرف و قالبی می‌باشد که درون آن فقه قرار داده می‌شود و با استفاده از قانون، وارد هنجارهای اجتماعی می‌شود. اهمیت قانون در این مطلب نهفته است که دریچه‌ای است که از آن مجرا، فقه وارد بایدها و نبایدهای اجتماعی می‌شوند. این الزامات و بایدها و نبایدها به نوبه خود پیوندهای افراد جامعه و اوضاع و امور عمومی آن را سامان می‌دهد.

بنابراین گرچه اغلب احکام فقه، یعنی واجبات و محرمات متضمن الزام به فعل یا ترک هستند؛ اما این مقدار از الزام برای ایجاد اصلاحات لازم و ساماندهی اوضاع جامعه و تحکیم پیوندهای مختلف آن کافی نیست؛ البته اگر بخواهیم در ساماندهی اجتماعی نقشی داشته باشد، هرچند این الزام، الزام شرعی بر مردم باشد که از طریق مسئولیت انسان مسلمان در برابر خدای تعالی ظهور و بروز می‌نماید.

بر این مبنا لازم است در اینجا چیزی باشد که افراد جامعه را ملزم به اجرای این الزامات کند. آن جهت الزام‌آور، قانون است؛ زیرا قانون جهت افراد الزام اجتماعی شمرده می‌شود و افراد اجتماع موظفند بکوشند که از قانون شانه خالی نکنند و آن را در عرصه اجتماعی و انگذارند.

فقه اگر تبدیل به قانون نشود، نمی‌توان مشارکت فعال در ساماندهی جامعه و تحکیم روابط افراد آن داشته باشد. از این رو، گفته شده که قانون مجرای است که فقه

را از طریق آن به عرصه نظام‌مند ساختن اجتماع و ساماندهی اوضاع آن وارد می‌سازد؛ زیرا هدف و غایت از ارسال رُسل و جعل امامت، پیاده‌سازی قوانین الهی در جامعه می‌باشد. اگر این کار صورت نگیرد به نوعی نقض غرض پیش خواهد آمد.

نتیجه‌گیری

کارآمدی یک قانون منوط بر این است که ناظر به نیازهای اجتماعی بوده و در مسیر تحقق اهداف حکومت قرار داشته باشد. این مهم در صورت تطابق قانون با آموزه‌های شرعی و توجه به مقاصد شرع مقدس، حاصل می‌شود. نظر به اینکه در مقام استنباطات فقهی دو رویکرد فقه فردی و فقه حکومتی مطرح است، اثبات شد که فقه فردی، کارآمدی لازم برای تحقیق هدف مذکور را ندارد. فقه فردی از آن جهت که در حوزه استنباطات فقهی، کارکرد اجتماعی حکم را دخیل در استنباط نمی‌داند، نمی‌تواند کارآیی لازم را در حوزه تقنین داشته باشد؛ زیرا اگر چه قانون در حکومت اسلامی باید از منابع اصیل اسلامی استنباط شود، لکن این امر صرفاً شرط لازم است و نه شرط کافی. فقه حکومتی امکان اجرای قانون و تأمین مصالح اجتماعی را در کنار مصالح فردی توأمان مورد توجه قرار می‌دهد. فقه حکومتی در مقام استنباط، مکلف را فارغ و بیگانه از اجتماع و حکومت نمی‌بیند. مکلف در فقه حکومتی، مکلف اجتماعی است. طبیعتاً پاسخ به مسائل شرعی و وظایف مکلف اجتماعی، با مکلف فردی و بیگانه از اجتماع یکسان نخواهد بود.

فقه فردی بر خلاف فقه حکومتی، نقش مکلف را در اجتماع و به عنوان جزیی از یک کل بزرگ‌تر تصور نمی‌کند و حال آنکه در فقه حکومتی با تشبیه خطابات شارع به خطابات قانونی در حق مکلفان به صورت کلی، مخاطب آن عامه مکلفان به طور کلی بیان می‌شود. در این رویکرد، جامعه‌ای ترسیم می‌شود که در آن ارگان‌ها و نهادهای رسمی و همه افراد به تناسب شرایط، اگر چه مسئولیت متفاوتی از یکدیگر دارند؛ اما بیگانه از یکدیگر نبوده و به عنوان جزیی از یک کل تصور می‌شوند. بنابراین اگر بخواهیم رویکردی کارآمد در عرصه قانون‌گذاری معرفی کنیم، نمی‌توانیم رویکرد «فقه حکومتی» را نادیده بگیریم.

فهرست منابع

الف) کتاب

* قرآن کریم

۱. انصاری (شیخ انصاری)، مرتضی (۱۴۳۷ق)، *المکاسب* (ج ۳)، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۲. اسلامی، رضا (۱۳۸۷ش)، *اصول فقه حکومتی*، مصاحبه با حجت الاسلام میرباقری، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳. الغفوری، خالد، ترجمه: سفیدرو، صفر (۱۳۹۲ش)، *آیا لازم است قانون مطابق باشد یا عدم مخالفت با آن کافی است؟*، فقه و قانون؛ ایده‌ها، پیشنهادها و راه‌حل‌های روشی، قم: انتشارات زینی.
۴. پرور، اسماعیل؛ ابوالفضل، طباطبایی (۱۳۹۴ش، بهار)، *احکام حکومتی، چرایی، چیستی و چگونگی*، قم: کتاب فردا، تمدن نوین اسلامی.
۵. چراغی، میلاد (۱۴۰۰ش)، *طراحی مدل تضمین فقه در فرآیند قانون‌گذاری دولت اسلامی*، قم: دانشگاه باقر العلوم (پایان نامه).
۶. سبحانی، جعفر (۱۴۳۸ق)، *محاضرات فی الاهیات*، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۷. سجادی، سید عبد القیوم (۱۳۹۲ش)، *فقه قانون‌گذاری؛ ظرفیت‌ها و محدودیت‌ها*، منتشر شده در: *فقه و قانون؛ ایده‌ها، پیشنهادها و راه‌حل‌های روشی*، قم: انتشارات زینی.
۸. شفیعی سروستانی، ابراهیم (۱۳۸۰ش)، *فقه و قانون‌گذاری؛ آسیب‌شناسی قانون‌گذاری در نظام جمهوری اسلامی*، قم: مؤسسه فرهنگی طه.
۹. صرامی، سیف الله (۱۳۹۱ش)، *درآمدی بر فقه حکومتی (تعریف و مبانی)*، منتشر شده در: *درآمدی بر رویکرد فقه حکومتی به فقه*، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۱۰. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۳۶ق)، *العروة الوثقی*، قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع).
۱۱. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۹۲ش)، *از فقه تا قانون*، منتشر شده در: *فقه و قانون؛ ایده‌ها، پیشنهادها و راه‌حل‌های روشی*، قم: انتشارات زینی.
۱۲. _____ (۱۳۸۴ش)، *فقه و عرف*، قم: سازمان انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۳. فاضل لنکرانی، محمد جواد (۱۴۰۰ش)، *نسبت فقه و قانون*، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
۱۴. فتاحی زفرقندی، علی (۱۳۹۸ش)، *ظرفیت سیاست‌های کلی نظام در طراحی الگوی مطلوب قانون‌گذاری*، تهران: دانشگاه تهران. (پایان نامه)
۱۵. *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران* (۱۳۸۲ش).
۱۶. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۹ش)، *کلیات حقوق؛ نظریه عمومی*، تهران: انتشارات شرکت سهامی.
۱۷. موسوی خمینی (ع)، (امام خمینی)، *روح الله* (۱۴۳۰ق)، *کتاب البیع*، قم: مؤسسه حفظ و نشر آثار امام خمینی (ع).

۱۸. _____ (۱۳۸۵ش)، صحیفه امام، قم: مؤسسه حفظ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۱۹. _____ (۱۴۲۳ق)، تهذیب الأصول، مقرر: جعفر سبحانی تبریزی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲۰. _____ (۱۴۱۵ق)، مناهج الوصول إلى علم الأصول (ج ۲)، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲۱. _____ (۱۳۹۴ش)، ولایت فقیه؛ حکومت اسلامی (تقریر بیانات امام خمینی علیه السلام)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲۲. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام (۱۳۸۴ش)، خطابات قانونیه، قم: نشر عروج.
۲۳. موسوی خلخالی، محمد مهدی (۱۴۲۵ق)، الحاکمیه فی الاسلام، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۲۴. میرزای قمی، ابوالقاسم (۱۴۳۰ق)، القوانين المحکمة فی الأصول المتقنه، قم: احیاء الكتب الإسلامیة.
۲۵. نایینی، محمد حسین (۱۳۷۸ش)، تنبیه الأمة و تنزیه الملة، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۶. واعظی، احمد (۱۳۹۸ش)، رویکردهای فقه حکومتی، قم: دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.
۲۷. ولایی، عیسی (۱۳۹۱ش)، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، تهران: نشر نی.

(ب) مقاله

۲۸. خلف‌خانی، علی؛ راغبی، محمد علی؛ علوی وثوقی، سید یوسف (۱۳۹۹ش، پاییز)، نظریه خطابات قانونی و نقش آن در فقه اجتماعی، جستارهای فقهی و اصولی، سال ششم، شماره ۲۰.
۲۹. دبیرنیا، علیرضا؛ سادات نقوی، فاطمه (۱۳۹۷ش، بهار)، تطبیق فرآیند تقنین در نظام جمهوری اسلامی ایران با نظریه قانون‌گذاری به مثابه برنامه‌ریزی در راستای اجرای قوانین الهی، دانش حقوق عمومی، سال هفتم، شماره ۱۹-۱۱۳.
۳۰. عندلیب، حسین (۱۳۹۶ش)، تشابهات و تمایزات فقه فردی و حکومتی، فصلنامه بین المللی میان‌رشته‌ای pureLife، دوره ۴، شماره ۹.
۳۱. ذوالفقاری، محمد؛ سیدیان، سید مهدی (۱۳۹۱ش)، فقه حکومتی؛ چیستی، چرایی، چگونگی، معرفت سیاسی، سال چهارم، شماره ۱.
۳۲. راغبی، محمد علی؛ صدوقی، امین (۱۳۹۸ش، پاییز)، نظریه خطابات قانونیه امام و پیامدهای آن در فقه سیاسی، حکومت اسلامی، سال ۲۴، شماره ۳.
۳۳. فرهادیان، عبد الرضا (۱۳۹۵ش، بهار)، بررسی تطبیقی خطابات شرعی از دیدگاه مشهور و امام خمینی علیه السلام پژوهشنامه متین، سال ۱۹، شماره ۷۴.
۳۴. لک‌زایی، نجف؛ جلالی اصل، هادی (۱۳۹۸ش، تابستان)، تأثیرات نظریه خطابات قانونی امام خمینی بر انقلاب اسلامی، حکومت اسلامی، سال ۲۴، شماره ۲.
۳۵. مرتضوی‌نژاد، سید مهدی؛ میر باقری، سید محمد مهدی (۱۳۹۶ش، بهار و تابستان)، روش‌شناسی فقه حکومتی، دو فصلنامه علمی - تخصصی پژوهش‌نامه میان‌رشته‌ای فقهی، سال ۵، شماره ۲.

۳۶. مشکانی سبزواری، عباسعلی؛ سعادت، ابوالفضل (۱۳۹۲ش، بهار)، *فقه حکومتی؛ نرم‌افزار توسعه انقلاب اسلامی*، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال ۱۰، شماره ۳۲.

ج) سایت اینترنتی

۳۷. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۶/۰۲/۱۳)، *دیدار جمعی از علما و روحانیون با رهبر انقلاب*، <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=۷۷۹> (برگرفته در ۱۵ فروردین ۱۴۰۱).

۳۸. عاملی (شهیدثانی)، زین الدین، *تمهید القواعد*، مکتب الاعلام الإسلامی، ج ۱، ص ۳۲، «کتابخانه مدرسه فقهت» (برگرفته در ۱۵ فروردین ۱۴۰۱).

